

## بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی در شعر منوچهر آتشی

رحیم سلامت آذر<sup>۱</sup>

### چکیده

انتقادهای اجتماعی، مقوله‌ای از ادبیات است که طی آن هنرمند به منظور بیان مشکلات جامعه و روشنگری و آگاهی‌بخشی، نارضایتی خود را از وضع موجود ابراز می‌دارد. منوچهر آتشی از جمله شاعران معاصر است که نسبت به نابهنجاری‌های گوناگونی که به ویژه در ساختار اجتماعی و سیاسی می‌بیند، واکنش نشان می‌دهد. او با پشتوانه ادبی و معرفتی کشور خود آشناست و به مسائل انسانی توجه ویژه‌ای دارد. در این مقاله سعی شده است ابعاد گوناگون انتقادهای اجتماعی، سیاسی و حتی فلسفی در آثار وی بررسی شود. آتشی از «من» شخصی می‌گذرد و به «من» اجتماعی می‌رسد و به این ترتیب ابعاد گوناگون انتقاد را به تصویر می‌کشد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که آتشی توجه ویژه‌ای به جامعه و مردم دارد و در اشعارش همواره به نقد و تحلیل مسائل و معضلات گوناگون اجتماعی پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** انتقاد، جامعه، ادبیات معاصر فارسی، مجموعه آثار، منوچهر آتشی

### مقدمه

شعر اجتماعی، بخشی از زبان ادبی است که هم زبان حال مردم است و هم زبان به انتقاد از نابهنجاری‌های مردم یک جامعه می‌گشاید. در بیانی مختصر درباره این نوع از ادبیات می‌توان گفت: «شعری که درباره مردم، از زبان مردم، برای مردم، و ویژگی‌های جامعه سروده می‌شود، شعری برای اجتماع است و این سروده‌ها را در چهار حوزه می‌توان تحلیل کرد: نكوهش و سرزنش زشتی‌ها و ناروایی‌های اجتماعی، ستایش ارزش‌ها و رفتارهای بزرگ منصفانه مردمی، مبارزه با زشتی و زشت‌کاران، همدردی با مردم در غم‌ها، حادثه‌ها و اوضاع اجتماعی» (درگاهی، ۱۳۸۹: ۴۱). در دوره معاصر به‌ویژه پس از انقلاب مشروطیت علاوه بر تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی که در جامعه شکل گرفت، شعر و ادبیات نیز وارد مرحله تازه‌ای شد و متأثر از این انقلاب ادبی به تدریج شاعران برای خود رسالتی اجتماعی قائل شدند و به تعهد و التزام به مسائل اجتماعی در آثارشان توجه ویژه‌ای کردند و درونمایه‌های اجتماعی - انتقادی به تم اصلی آثار و اشعار نویسندگان و شاعران مبدل گشت و ادبیات، بازتاب آیین‌گون مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی و بیانگر وضعیت جامعه خود شد.

یکی از این بزرگان منوچهر آتشی، از شاعران مطرح قبل و بعد از انقلاب است که توجه ویژه‌ای به جامعه و حوادث سیاسی و اجتماعی گوناگونش دارد و اشعار برجسته‌ای مخصوصاً با استفاده از زبان نمادین در خصوص آن سروده است.

پژوهش حاضر بر آن است تا مهم‌ترین مفاهیم انتقادهای اجتماعی، سیاسی و فلسفی را در اشعار منوچهر آتشی و ضمن تحلیل و بررسی این موتیف‌ها مشخص کند که شاعر چگونه و با استفاده از چه عناصر ادبی، دغدغه‌های اجتماعی خود را القا کرده است.

### زندگینامه منوچهر آتشی

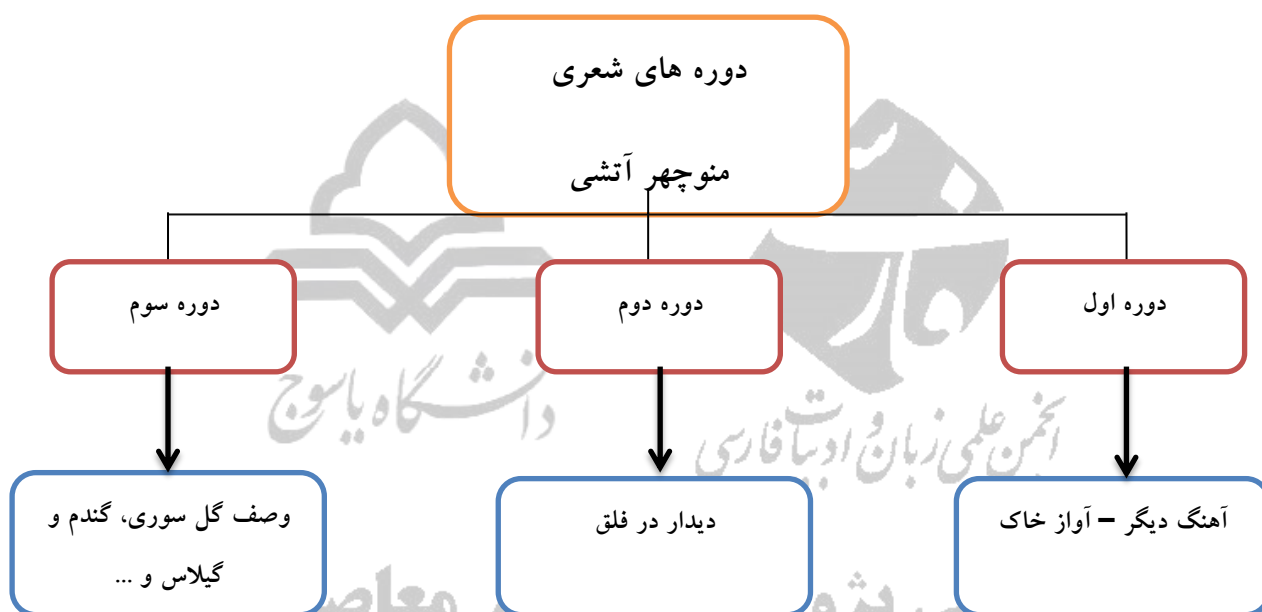
منوچهر آتشی (۱۳۸۴ - ۱۳۱۰ ه. ش) در روستای دهرود دشتستان از توابع بوشهر به دنیا آمد. وی مدت زیادی از عمر خود را در بوشهر و در کنار مردم خونگرم آنجا گذراند، با درد و رنج و سختی‌های جنوب خو گرفت تا جایی که تأثیر این امر در شعرش هویداست و سپس وسوسه زندگی در پایتخت، او را به تهران کشاند.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری دانشگاه محقق اردبیلی

آتشی با انتشار کتاب «آهنگ دیگر» جای خود را در شعر معاصر مشخص نمود. «از ویژگی‌های بارز شعر او این است که از آغاز تا انجام شاعری هیچ‌گاه دلبسته حزبی نشد که شعرش رنگ و روی حزبی یا مرامی به خود گیرد و از این جهت شاعری است در خور اعتنا و احترام». (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۹۹)

مضامین عمده شعر آتشی کاربرد عناصر طبیعت بدوی و گرمسیری جنوب در شعر اوست. آثار وی عبارتند از مجموعه‌های: آهنگ دیگر (۱۳۳۹)، آواز خاک (۱۳۴۷)، دیدار در فلق (۱۳۴۸)، گندم و گیلاس (۱۳۶۸)، زیباتر از شکل قدیم جهان (۱۳۷۶)، چه تلخ است این سبب (۱۳۷۸)، غزل‌های سورنا (۱۳۸۴)، ریشه‌های شب (۱۳۸۴)، و برائت‌های آغاز (بی‌تا).

آتشی علاوه بر مجموعه‌های شعر، داستان‌های فوتاراما، اثر ابنیا، تنسیوسیلونه، دلاله، اثر تورنتور وایدن، و لنین، اثر مایاکوفسکی را هم به فارسی ترجمه کرده است.



### انتقادهای اجتماعی

با ژرف‌نگری در اشعار و سروده‌های آتشی می‌توان فهمید که وی با وجود گرایش‌های رمانتیکی و عاشقانه در بعضی از دفترهای شعری، به هم‌نوعان خود نیز توجه داشته و از همان دوره‌های آغازین دغدغه‌های اجتماعی خود را در برخی اشعارش نمایان کرده است و توانسته در عمق و ژرفای جامعه، برخی از مسائل و مشکلات محرومان را شناسایی کرده، در تصاویر شعری خود بگنجانند و نشان دهد که چگونه در اثر استیلای نظام ظالمانه و مستبد، قشر فقیر و زحمتکش جامعه رنج می‌کشد و روزبه‌روز فقیرتر و درمانده‌تر می‌شود و دسترنج آنان را قشر مرفه و بی‌غم جامعه و همچنین ظالمان و استعمارگران به یغما می‌برند و چگونه تاروپودهای جامعه با فقر و درد و رنج در هم-تنیده شده‌است؟

انتقادهای اجتماعی مطرح شده در شعر آتشی عمدتاً مربوط به انسان معاصر ایرانی است اما گاهی نیز به خاطر تمایلات نهفته انقلابی و عدالت‌خواهانه‌اش، پا را فراتر از مرزها گذاشته، بخشی از مشکلات اجتماعی جوامع دیگر را نیز در اشعارش بیان نموده و توانسته است با استفاده از عناصر ادبی، فضای غمگینانه درونی شعر را به طور ملموس نشان دهد و گوشه‌ای از درد و رنج و معضلات مردم فقیر را به نمایش بگذارد.

### تنهایی انسان معاصر

با نگاهی در اشعار آتشی مشاهده می‌کنیم که مسائل متنوعی از جهان و بخصوص دنیای معاصر در شعر او منعکس شده است. یکی از تم‌های اصلی اشعار او پدیده صنعتی شدن جهان و مشکلات ناشی از آن است که آتشی برای بیان این مشکلات از اسطوره‌ها و جلوه‌های دینی هم استفاده نموده است.

آتشی در منظومه «خلیج و خزر»، بدون در نظر گرفتن حضور همه جانبه خدا در زندگی انسان، انسان را تنهایی می‌پندارد.

انسان همیشه / در ورطه‌های هول و خطر خود را تنها می‌یابد / حتی میان هزاران دوست / حتی کنار یار / این راز دردناک انسان است. (آتشی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۹۰)

آتشی از نوک انگشتان خدا افتاده است در لحظه نخستین لمس سبابه‌های دو جسم معلق در فضا، نخستین قطره-ای است که به توان خدا رسیده و بی‌نهایت شده است.

تنها خودم افتاده‌ام از ناف خدا / و - چه چاره؟ - مقدر است / که در لجن بغلتم - دُرّی تنها / و برق بزنم فقط / در شب و روز این کورها... (همان: ۱۵۳۰)

### سکوت و محافظه‌کاری و مشارکت ناپذیری

من مرغ آتشم همه پرواز / اینک نشسته‌ام همه اندوه / چشمم فسرد زین ره متروک / جانم فسرد زین شب مکروه / زین سرخانه قلبم خشکید / زین خواب یاوه بالم فرسود / آن دود قصه‌ها که سرودم / اشکی ز هیچ چشمی نگشود (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۹)

شاعر خود را به مرغی آتشین، تشبیه می‌کند. می‌توان از این تشبیه دریافت که آتشی خواهان آزادی است. او در جامعه راکد و بی‌روح امیدوار یاری دیگران است، اما حاصل این نگرش و اندیشه تنها حسرتی است که در کلام شاعر نمایانده شده است. این موتیف در اشعار شاعران معاصر دیگر نیز دیده می‌شود آن‌جا که نیما می‌گوید: «غم این خفته چند، خواب در چشم ترم می‌شکند» (نیما، ۱۳۷۱: ۶۶۳) با این فراز از شعر آتشی تجانس و همانندی دارد. مرغ آتش می‌تواند نماد بی‌قراری و نیروی بالقوه شاعر باشد با دلالت بر «پرواز»، اما بی‌تفاوتی در قبال جامعه و به خواب غفلت فرورفتن دیگران، موجب گردیده تا امیدی که از وجود گرم شاعر هم‌چون آتشی شعله می‌کشد به سردی و یأس مبدل شود. در حقیقت آتش نماد اندیشه‌های روشنی‌بخش شاعر در جهت هدایت جامعه است، اما کسی را نمی‌یابد که شعر و رسالت او را بفهمد.

عبدوی «جط» دوباره می‌آید / با سینه‌اش، هنوز مدال عقیق زخم / از تپه‌های آن سوی گردان خواهد آمد / از تپه‌های ماسه / که آن‌جا / ناگاه / «ده تیر» نارفیقان گل کرد / و ده شقایق سرخ / بر سینه ستبر «عبدو» / گل داد. (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۲۳۸/۱)

فعل مضارع «می‌آید» در سطر اول هماهنگ است با نام این شعر؛ یعنی «ظهور». انتقام‌گیرنده‌ای که برای دادخواهی خواهد آمد تا تصویری مثبت از عبدو در جامعه واژگون شده ارائه دهد که الهام‌بخش شجاعت باشد. در حقیقت شعر «ظهور» سکوت در برابر حق‌کشی و ستایش ستم‌گران به جای مظلومان است که حس انتظاری را در شاعر تداعی می‌کند تا آرمان خود را در اتفاقی نابرابر از جنس خود مردم و ذهنیتی که بر آنان حاکم است بجوید و زخم او از آن ستم به مدالی گرانبها تشبیه شده؛ یعنی افتخاری که نصیب او و جامعه شده است. آتشی در این شعر به دنبال حس انتقام گم‌شده‌ای است که باید روزی به دادخواهی از خون ناحق‌ریخته‌شده عبدو برخیزد.

### مرگ اندیشی

یکی از موضوعاتی که از بدو پیدایش انسان تا کنون همواره همراه او بوده و ذهن او را مشغول داشته است، مرگ است. «که در یک دستگاه فکری به معنای پایان هستی است و در دستگاه فکری دیگر به معنی آغاز زندگی حقیقی است.» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۱۰)

در واقع می‌توان گفت مقوله ازلی - ابدی مرگ در شعر تمام شاعران با بسامدهای مختلف منعکس شده است و هم‌چون دیگر مناسبات اجتماعی رنگ زمانه را به خود گرفته است. چنان‌که آتشی هم در این مورد اظهار می‌کند که: آب از سرم گذشته است/ اما هراس مرگم نیست (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۳۶۹).

مرگ هم مانند خواب و دیگر عناصر زندگی، در چشم آتشی زیبا نیست. برعکس نگاه سهراب سپهری که همه-چیز حتی کرکس را هم زیبا می‌بیند.

خواب زیبا نیست/ خانه زیبا نیست/ راه رفتن زیبا نیست/ مرگ؟/ مرگ زیبا نیست (همان: ۴۳۲)

وحشت شکفته در گل هر فانوس/ چون چشم مرگ دیده بیماران/ دیگر دلم گرفت از این دریا/ دیگر دلم گرفت از این توفان (همان: ج ۱/۴۳)

تکرار کن/ لحظه‌های بازنیافتنی را/ خوابگردی کودکانه را در نخستین غروب‌های بهار دشت.../ تا چشم‌انداز احساس‌های گوارا را- با درنگی بی‌تابانه بر تجربه‌های دردناک- حصار رضایت کشم/ تا زندگی را بپذیرم/ تا به مرگ نیندیشم/ تا به «هیچ» نیندیشم/ تا اندیشه‌ای نداشته باشم (همان: ۸۵)

آنان که بی‌هراسی/ بی‌عشوه تشنجی از وحشت/ به آشتی نشستند/ با مرگ/ آنان که مرگ را، خوابی دراز و بی-رؤیا/ انگاشتند/ آنان/ با مرگ بر غنیمت هستی/ بیعت کردند/ آنان طیب پیر اجل را/ پارانج/ هدیه/ جان دادند/ آنان/ از هول درد/ از خوف سیل/ گردنه/ خیزاب/ از وحشت تلاطم/ آنان/ در کام کوسه، سنگر کردند.../ آنان که مرگ را سپر درد می‌کنند/ آنان که مرگ را/ درمان زخم چرکی یأس/ آنان که مرگ را رؤیایی... (همان: ۲۴۳ و ۲۴۴)

هرچند در شعر آتشی مانند مثال‌های ذکر شده، نمونه‌های بی‌شماری از نگاه‌های منفی به مرگ و در نتیجه، دل‌بستگی به دنیا وجود دارد، اما مصادیقی هم هست که یادآور نگاه‌های عرفانی است: محتوم بودن مرگ، عجین بودن زندگی و مرگ، تعلق مرگ به جسم و نه روح و ...

آن که گفت: مرگ، زندگی است/ یا گفت: زندگی مرگ است/ از دو نوع پرنده هم‌نوع گفت/ که به نوبت/ از یک آشیانه سود می‌برند/ (و چیست آشیانه/ در این میانه؟) (همان: ج ۱/ ۹۹۰)

برگ/ و جان/ بالغ که شوند/ گرفته می‌شوند/ از شیر زندگی/ تا فرو افتند/ و زندگی کنند/ در مرگ/ در خویش. (همان: ۸۱۸ و ۸۱۹)

آتشی با پرداختن به موضوع مرگ، محتوم بودن آن را یادآور می‌شود. همین امر زمینه‌های نگاه عرفانی‌تر به مرگ را در ذهن او ایجاد می‌کند. او حرکت هرچیز و حتی لحظه‌ها را رو به زوال می‌بیند و مقصود نهایی را مرگ می‌داند. چنین نگرشی سبب می‌شود تا او پیوسته حضور مرگ را در زندگی احساس کند و این دو مفهوم را با یکدیگر عجین بداند؛ طوری که نام دیگر دنیا را مرگ بگذارد و انسان را هر لحظه در حال تجربه مرگ ببیند.

ناخدا/ در اهتزاز تندباد مرگ/ خنده می‌کند:/ سنگین‌ترین چیزها قایق ماست/ که لاشه‌های ما را بر دوش دارد/ با بادبان پاره‌پاره‌ای از/ سودای ما (همان: ۸۰۳)

آتشی که میل به جاودانگی را نمی‌تواند از ذهن دور کند به ساحت دیگری از اندیشه‌های عرفانی روی می‌آورد و مرگ را متعلق به بعد جسمانی و نه روحانی می‌داند.

### ناآگاهی و غفلت

آتشی غفلت و ناآگاهی مردم جامعه را این‌گونه با به‌کارگیری نماد آهو بیان می‌کند:

نه گله‌ای که پای‌کشان و نفس‌زنان/ سنگین کند سکوت شبش را ز گرد خویش/ نه زنگ کاروان گرانبار خسته‌ای/ کز خواب خوش رماند آهوی خفته را- غافل ز مرگ خویش- (آتشی، ۱۳۸۳: ۳۱)

در این شعر، آهوی خفته می‌تواند نماد انسان‌های جامعه و افراد غافل و ناآگاهی باشد که خطرات راه را احساس نمی‌کنند و در خواب غفلت فرورفته‌اند که این غفلت آن‌ها را به وادی نابودی می‌کشاند. با توجه به زیبایی و لطافت آهو، شاعر حس لطیف خود را با استفاده از این نماد در تقابل با خشونت طبیعت و جامعه نمایش می‌دهد. هم‌چنین

از جامعه گله می‌کند که چرا انسان غافل را که در مسیر خطر است، می‌بینند و کمکی به بیداریش نمی‌کنند. در واقع شکایت آتشی از آن است که بیدارگری نیست تا طنین فریادش بشارت آزادی و روشنی را نوید دهد و فریادرس غفلت‌زدگان باشد.

ای جادوی شراب، مرا بشکن / بر پشت اسب و سوسه‌ام بنشان / از پیچ و تاب گردنه‌ها بگذر / در دشت‌های خواب غبارافشان (آتشی، ۱۳۸۳: ۳۳)

دشت‌های خواب غبارافشان، نماد جامعه غفلت‌زده‌ای است که از وظیفه خود که رسالت و بیداری است غافل مانده و پیچ و تاب گردنه‌ها برای او همه حوادث یا موانعی است که بر سر راه شکفتن او قرار می‌گیرد. خواب برای دشت یعنی رخوت و سکونی که بر جامعه حکم‌فرما شده و موجب گردیده است تا در مقابل ارزش‌های از دست‌رفته از خود واکنشی نشان ندهد. گردنه نیز به مشکلات و موانع جامعه اشاره دارد و نشانگر سختی راهی که شاعر در پیش دارد.

زین سردخانه قلبم خشکید / زین خواب یاوه بالم افسرد / آن دود قصه‌ها که سرودم / اشکی ز هیچ چشمی نگشود (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۹)

سردخانه، جامعه بی‌رمق، سرخورده و ناامید را نشان می‌دهد و دود نیز به معنی تأثیرگذاری اشعار آگاه‌کننده شاعر است که می‌خواهد بدان وسیله اشک مردم را درآورد و آنان را از خواب غفلت برهاند، اما آرزوی وی محقق نمی‌شود. سردخانه با حقیقت دود که معنای آتش در آن نهفته است در تضاد است و شاعر خود را در برابر مردم بی‌تفاوت جامعه، افسرده و ناامید احساس می‌کند.

### نوستالژی اجتماعی

در شعر منوچهر آتشی نوستالژی به صورت حسرت بر گذشته‌ها به ویژه حسرت بر زندگی روستایی و طبیعت پاک روستا و یاد روزهای خوش کودکی نمود یافته است.

نوستالژی با خاطره رابطه تنگاتنگی دارد؛ به عبارت دیگر یکی از ستون‌های نوستالژی یادآوری خاطرات است، البته یادآوری خاطره ما را با تاریخ و گذشته پیوند می‌دهد. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دل‌تنگی می‌کند. خاطره یادآوری گذشته است و می‌تواند فردی یا اجتماعی باشد (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۳). همچنین پرداختن به بازآفرینی خاطرات کودکی و غرق شدن در حلاوت حزن آمیز آن، به‌منزله گریز از زندگی تمدن زده شهری و ناملایمات و دلهره‌های آن و پناه بردن به مامن سنت و سادگی است (صدری‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

به همین دلیل وقتی که آتشی در حصار تنگ مشکلات، دردها و سختی‌های زندگی گرفتار می‌آید، تنها راه نجات خود را پناه بردن به دنیای زیبای کودکی می‌یابد. به لحظه‌های شیرین کودکی پناه می‌برد و خواهان تکرار لحظه‌های باز نیافتنی خواب‌گردی‌های کودکانه در نخستین غروب دشت می‌شود تا زندگی را بپذیرد و به مرگ نیندیشد تا سهراب‌وار رویش علف‌ها را در کف پای کودکانه‌اش حس کند و تپش قلب پروانه‌ها را بر سینه کرم غنچه بشنود:

تکرارکن / لحظه‌های باز نیافتنی را / خواب‌گردی کودکانه را در نخستین غروب‌های بهار دشت / تا ساقه‌های شاداب / زیر پای سنگین چشم‌هایم خم شوند / تا رویش علف‌ها را / با کف پاهای عریان احساس کنم / تا تپش قلب کوچک پروانه را / بر سینه کرم غنچه بشنوم / تا چشم‌انداز احساس‌های گوارا را - / با درنگی بی‌تابانه بر تجربه‌های دردناک - / حصار رضایت کشم / تا زندگی را بپذیرم / تا به مرگ نیندیشم / تا به «هیچ» نیندیشم / تا اندیشه‌ای نداشته باشم (آتشی، ۱۳۸۳: ۸۶-۸۵)

چهار چوب این دوران که آرمان همیشه زیستی شاعر است، پر از احساس کودکانه، رویش زندگی، عدم حضور مرگ و مرگ اندیشی است.

نارضایتی از اوضاع جامعه و دل‌تنگی از دریای سرد و ساکت اجتماع «ویاران با شب خود خرسند» که جز نجات خود، دغدغهای دیگر ندارند، شور و غوغای کودکی را در آتشی بیدار می‌کند و او را با یاد خاطرات کودکی و روزهای شیرین گذشته دلخوش می‌دارد:

وحشت شکفته درگل هرفانوس / چون چشم مرگ دیده بیماران / دیگر دلم گرفت از این دریا / دیگر دلم گرفت از این توفان... در این گروه با شب خود خرسند / با ننگ زنده بودن خود دل‌بند / یک شب اگر تلاطم موجی بود / از هول جان گرفته دگل را بند / تنها منم گرفته دل از هستی / تنها منم رها شده در پندار / رنجیده از جوانی جانفرسا / دل بسته در گذشته بی‌آزار / ... اما مرا شتاب حکایت‌هاست / غوغای کودکی شده در من راست / ... هان! اسب پیرخاطره، بشکن سُم / بشکن، که بار و سوسه سنگین است (آتشی، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۲)

اما او نمی‌تواند سراسر احساس باشد. احساس را با هوشمندی خویش عجین می‌سازد و عاطفه‌ای که سرشار از احساس و اندیشه است را به هسته کودکی خویش می‌افزاید. به همین دلیل با «گروه با شب خود خرسند» و «با ننگ خود زنده»، همزیستی و تناسب ندارد. در این ممارست و چالش اندیشه و احساس، گریزگاه او دوران کودکی است. آتشی از قیل و قال مدرسه و حجره‌های پر از دود فلسفه به آغوش گرم و مهربان خیال‌های کودکی پناه می‌برد:

نه آرگ و ارغنون‌تان را می‌خواهم / نه تارتان و تنبورتان / مرا، دوباره نی لبکی سبز از دو ساقه گندم بس / تا بر فراز تپه «تلخانی» بنشینم / و غربت عتیقم را / آن قدر نی لبک بزنم تا پرنده‌ها / درگیسوان سوخته‌ام آشیانه گذارند / میدان‌ها و چراغانی‌تان / طاق و رواق مدرسه / حجره‌های پر از دود فلسفه / ارزانی‌تان / به من خیال کودکی‌ام را برگردانید (آتشی، ۱۳۸۶: ۷۴۱)

آتشی نه تنها راه نجات خود، بلکه نجات همه انسان‌ها را در «بازگشت به کودکی» می‌داند، وی در مقدمه‌ای که برگزیده اشعارش نوشته، تأکید کرده است

«انسان، تنها در «دوران صباوت» خویش و در برابر طبیعت قهار، ستم بر خود روا نمی‌داشته است. دورانی که نمی‌توانسته و فرصت نمی‌یافته بر مال و نیروی کار هموعان خود چنگ بیاندازد، دورانی کوتاه و به ناگزیر گذران، دورانی که مثل رؤیایی شیرین و مثل خاطره‌ای دلپذیر، در ته زندگی آدمیان مانده است و بعدها گهگاه به یادش آمده و به سوی احیاء دوران کودکی برش انگیزخته است. پس از آن سراسر زندگی بشر و شب‌های طولانی حیات او را داستان‌های تمام نشدنی بی‌عدالتی و نامردمی فراگرفته است... کودکان برترین شاعران جهانند. نجات جهان در بازگشت به کودکی است، به دوران صباوت انسان بازگشتی، حالا معقولانه البته» (آتشی، ۱۳۶۹: ۱۴-۱۳)

گاهی صداها، عطرها و بوهای آشنا تداعی‌گر دوران شیرین کودکی در ذهن آتشی است:  
رؤیایی از صدا / رؤیای ما / شکلی از صدا و عطر دارد (آتشی، ۱۳۸۶: ۹۴۵)

«تیرکمان» نیز آتشی را به روزهای کودکی می‌برد و خاطرات آن روزها را دوباره در ذهن او زنده می‌کند. تیرکمان همراه همیشگی روزهای کودکی اوست. کودکان شعر آتشی را تیرکمان به دست می‌بینیم:  
صدای تو اما / همواره از آفاق دور آینده طنین خواهد افکند / این است که هنوز / با تیرکمان کودکی‌ات درجنگل‌ها / در جستجوی طوطی پیری هستی که نه تنها پرهایش که صدای سبز آهنگش نیز زرد گردیده (آتشی، ۱۳۸۰: ۱۵۰)

آتشی، بازگشت به صفای دوران کودکی و اصل انسانی را راه‌گریزی از وحشت تمدن نیز می‌داند. در این سماع مبارک / که جای مولانا خالی است - / از چه بگویم؟ / از کوچه‌های شهرم / که کودکی مرا / درآینه‌های شکسته به تماشا گذاشته‌اند حالا / و شما می‌بینیدش / از کوچه‌های تنگ آتشی و قهر به دبستان گلستان می‌رود / کودکی که هنوز / هفتاد و دو سالگیش را به صحرا می‌برد / و واژه‌هایش را / نزدیک مرتع بزغاله‌ها می‌چراند (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۸۹۹-۱۸۹۸)

در بیشتر اشعار آتشی، نوستالژی کودکی و جوانی وجود دارد، زیرا اشعار و آثار او سرپای ویژگی‌های اقلیم جنوب و زادگاهش را دارد و از آن محیط و مردم آن صحبت می‌کند، پس وقتی از محیطی صحبت می‌کند که دوران کودکی و جوانی را در آن گذرانده و در آن جا بالیده و زیرساخت شخصیت عاطفی او شکل گرفته است، خواهناخواه آثار و خاطرات کودکی و جوانی اش هم در آن بروزمی‌کند و رخ می‌نماید. هیچ وقت نمی‌توان گفت او در شعرش از «گزدان»، «دره دیزاشکن»، «ساربان»، «بازیاران»، «دریا»، «موج» و «ساحل» صحبت کند و خاطره آن‌ها و منظره‌ای که از آن‌ها در زمان جوانی در ذهنش نقش بسته است مرور نشود.

### جلوه‌های رمانتیسم در اشعار آتشی

علاقه آتشی به محل زندگی خود (جنوب) و نمود جلوه‌های طبیعت سبز و طبیعت وحشی و احساسات پاک و صادقانه‌اش باعث شد که یک شاعر نوگرای رمانتیسم به شمار آید. در این قسمت به اختصار جلوه‌های رمانتیک اشعار او بررسی می‌شود.

ورود رمانتیسم به ایران بهانه‌ای شد تا شاعران بتوانند به راحتی از خواهش‌های درون و رنج‌های روحی خود سخن بگویند. آتشی نیز از جمله شاعرانی است که در پرداختن به رمانتیسم طبیعت مهارت زیادی را از خود نشان داده است، شعر او سرشار از عناصر زیبای طبیعت سبز و طبیعت وحشی است. وی اشارات زیبایی به گل‌ها و گیاهان و درختان و حیواناتی چون، گرگ و آهو و پلنگ و اسب دارد.

آن تشنه جوان / از بوی ما ریمده، آهوی بدگمان / شاید هنوز / با گردن سفید بلندش، بر تپه غروب / نزدیک «یورت» خلوت ما ایستاده است / شاید هنوز / شامه سپرده است به بوهای ناشناس / و گوش داده است به اصوات دوردست (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۲۸۳)

شاعر رمانتیک طبیعت‌گرا از رویای دشت‌هایی سخن می‌گوید که به خاطر فصل پاییز، زرد و لخت شده‌اند و از آنجا آوازی به جز آوای زاغ‌ها شنیده نمی‌شود و از کشاورزانی می‌گوید که در حال شخم زدن زمین و کشت و کار هستند و سارهایی که به انتظار نشسته‌اند تا دانه‌های کاشته شده را برچینند و همچون روباه فرار کنند:

رؤیای دشت پرشده از هرچه بودنی است / از برگریز پاییز، آوای زاغ‌ها / از بازوان قهوه‌ای و لخت باغ‌ها / از بارش پیایی و گلناک شخم‌ها / از دانه‌ها که در تب رویش نفس زنان / آوار خاک از سرشان می‌رود کنار / روباه‌وار، گرم تماشا، نشسته‌اند / جنجال سارها را بر شاخه چنار (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۴۰)

همچنین آتشی در رمانتیسم عشق نیز از دلدادگی‌های خود به معشوق سخن می‌گوید و گاه آن را با رمانتیسم غم تلفیق نموده از هجران و بی‌وفایی یار ناله می‌کند. غم غربت و مرگ عزیزان و ناامیدی نیز از دیگر جنبه‌های رمانتیسم غم به شمار می‌آید و گاه شاعر عشق به وطن باستانی و یا منطقه بومی محلی خود را در رمانتیسم ناسیونالیستی جلوه‌گر می‌سازد که در شعر آتشی بازتاب علاقه او به جنوب است.

در شعر زیر معشوق انگیزه‌ای در وجود عاشق پدید می‌آورد که حتی خطوط یاد او بر دل عاشق باعث زیبایی و ذهنیت لطیف شاعرانه می‌شود تا جایی که تمام شب را به ترانه‌خوانی می‌پردازد:

مرا تلنگر یادت بس / تا گیتار ترانه‌ای بردارم / و زیر پنجره ماه برنیامده / تا سحر بنوازم (همان: ۹۹۰)

در رمانتیسم فردگرا نیز آتشی گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاهی هم «من» را در قالب «ما» می‌ریزد و از کل جامعه سخن می‌گوید.

بر ارتفاع نامم / چون تاج سبز نخلی استاده‌ام / و مثل نخل، میوه می‌اندیشم / و مثل طبع خویش / اندیشه، میوه می‌کنم. (همان، ۱: ۴۱۴)

در رمانتیسم فردی گاهی شاعر احساسات فردی، از قبیل عشق، غم و کامیابی‌ها و ناکامی‌های خود را در قالب شعر بیان می‌دارد:

در ماه تاریک در ماه نامسکون/ پرسیان سنگی بی‌نامم/ تا/ بردارم و پرتابش کنم/ به پنجره خواب تو. (همان، ۱: ۷۲۷)

با نام‌های فردایم، این‌جا نشسته‌ام/ تا چیزها/ با نام‌های فرداشان/ در چشم‌های من بنشینند. (همان، ۱: ۷۶۸)

علاقه آتشی به ترانه‌های فایز دشتستانی که دوبیتی‌های محلی بودند، باعث شد که رمانتیسم فولکلور را به وجود آورد؛ بنابراین می‌توان گفت، آتشی از جمله شاعران دوره معاصر است که رمانتیسم، به ویژه رمانتیسم طبیعت، از درون‌مایه‌های اصلی شعر او محسوب می‌شود؛ همچنین علاقه او به زادگاه خویش و کثرت واژه‌های محلی شعر او را از اشعار شاعران معاصر خویش متمایز ساخته است.

دلا برخیز!؟/ دلا! چوپان پیربادها، برخیز/ دلا! اشترچران ابرهای وحشی نازا!!/ که غافل می‌گریزند از فراز چشم‌های خالی چاهها/ دلا! آواره گرد! فایز غربت گریز لول دشتستان! (همان، ۱: ۳۴۰)

### حرمت شکنی طبیعت و غلبه فرهنگ صنعتی

از دید آتشی، آمدن صنعت به شکل‌های گوناگون گاز یا نفت- به جهت آن است تا آهوان و تیهوها را بکوچاند و شقایق‌های وحشی را بسوزاند. او عقیده دارد تمدن با جلوه‌های خشن و ازدهاوش خود امنیت وحوش را بر باد می‌دهد:

سه مشعل می‌سوزد/ یکی بر چکاد و دو دیگر به دامنه/ یکی بر مازه ازدهاوش کوه/ شعله می‌وزاند/ دو دیگر/ به دره و دامنه/ تا بادام بنان سراسیمه شوند/ یکی می‌سوزد/ تا نزدیک نشود شغال گرسنه/ به خوابگاه/ و به معده پر جوجه کباب «شرکت»/ دو دیگر می‌سوزند/ تا آهوان و تیهوها/ به دره‌های دور دست بکوچند/ تا شقایق و مرزنگوش بسوزند/ تا وحش/ ایمن نماند در حریم آبادانی (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۶۳۵)

### اختناق حاکم بر جامعه

آتشی در شعر «خنجرها، بوسه‌ها و پیمان‌ها» حماسه شکست، یأس، دل‌مردگی، مرگ آرزوها و اهداف متعالی مبارزان عصر خود را توصیف می‌کند، یعنی «در سطح واقعی اسب و اسب سوار، پهلوانی‌های گذشته را یادآور می‌شوند، اما در سطح خیال‌آفرینی شاعر بیش از این می‌گوید: ماجرا این بار ماجرای شکست جنبش ملی دهه سی است» (دستغیب، ۱۳۸۶: ۱۶۹). در واقع شاعر آرزوهای سرکوب شده خود و مبارزان را با اعتراض در برابر پیامدهای ناشی از گسست و انفعال جامعه نشان می‌دهد.

در شعر «دره‌های خالی» نیز که مضمون کلی شعر، توصیف فضای خفقان و جامعه بسته روزگار شاعر است و سکوت و بی‌تفاوتی مردم نسبت به ظلم را نشان می‌دهد، اسب از منظر سیاسی - اجتماعی توصیف شرایط خفقان آور جامعه است که آتشی را به آفرینش یک موقعیت و فضای تازه واداشته است.

ای اسب نجیب کج شده زین/ رم کرده ز نیش افعی پیر/ افتاده سوارت این‌چنین مات/ افتاده سوارت این‌چنین مات/ آسیمه سرآ ز خاکش برگیر (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

اسب، مظهر جامعه‌ای است که از ترس و وحشت دشمن، دچار از خود بیگانگی شده و با اضطراب و نگرانی رسالت خود را فراموش کرده است. یا حتی می‌تواند توصیف زندگی شخصی شاعر باشد؛ از این جهت که سوار نمادی از خود اوست که در گیرودار حوادث و نابسامانی‌ها دچار غم و اندوه شده و اکنون امیدها و آرزوهایش بر باد رفته است. افعی پیر، مظهر بیگانه و دشمن است. می‌تواند نماد کشور انگلیس باشد که در اصطلاح مردم به استعمار پیر معروف بود؛ زیرا به بهانه‌های نوسازی کشور ایران، جنوب کشور را که زادگاه آتشی است، به خاطر استخراج منابع نفتی تصرف کرده بودند.



دیگر پلنگ «برنو» عبدو/ در «کچه» نیست منتظر قوچ‌های ایل.../ در تپه‌های آن سوی گزدان/ در کنده تناور «خرگ»ی/ از روزگار خون/ ماری دو سر، به چله/ ماری دو سر، به چله/ لمیده‌ست/ و بوته‌های سرخ شقایق.../ بر پیکر برهنه دشتستان/ در شیب‌های ماسه/ دمیده‌ست (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۲۳۸)

مار دوسر، نماد تفنگ دولول عبدوست که از روح او مدد می‌گیرد تا با احساسی انتقام‌جویانه مترصد شکار بنشیند. شاعر آرزو می‌کند، عبدو که نماد شجاعت و جسارت جنوب است، ققنوس‌وار از خاکستر خود برخیزد و به حیات تازه ادامه دهد. یعنی با دمیدن روح شجاعت سرکوب‌شده در قبیله، دست متجاوزان را کوتاه کند. عبدو در این شعر، نماد آزادی‌خواه و مبارزی است که در جهت عدل و داد می‌کوشد و جان را فدا می‌کند.

پنجه نفرسوده بر شاخ یاقوت/ پر نفرسوده در ابر ابهام/ از خزان دیده باغی که اینک/ وحشی آسا بر او تاخته باد/ وز هراسی نفس‌گیر، هر گل/ سر فرورده در دامن خار/ مرغ شعرم چه دارد به منقار (آتشی، ۱۳۸۳: ۵۳)

در این بند از شعر، منظور از گل آزادی‌خواهان یا عامه مردم است که از بیم و هراس، سر به دامن خار فرورده‌اند و این خار در برابر گزند حوادث، مأمنی برای گل محسوب می‌شود و نمادی از محافظت و پناه‌دهندگی به شمار می‌آید. در حقیقت مردم در برابر خشونت حاکم بر جامعه از طراوت زندگی محروم مانده‌اند، یارای ایستادگی در برابر خشونت استبداد را ندارند و هیچ‌کس شهامت آزادی‌طلبی ندارد. شاعر هیجان سرودن را در جامعه ظلمت‌زده در حال نابودی می‌بیند و انگیزه‌اش برای سرودن شعر امیدبخش، به خاموشی می‌گراید. در این شعر آتشی خود را مانند مرغی می‌داند که نمی‌تواند برای گل‌های فرورفته در خار، یعنی برای انسان‌های فرورفته در استبداد، ترانه‌ای بسراید.

### نابسامانی‌های جامعه و سیطره فساد و ظلم

اسب سفید وحشی! شمشیر مرده است/ خالی شده است سنگر زین‌های آهنین/ هر دوست کو فشارد دست مرا به مهر/ مار فریب دارد پنهان در آستین/ اسب سفید وحشی!!/ در قلعه‌ها شکفته گل جام‌های سرخ/ بر پنجه‌ها شکفته گل سکه‌های سیم/ فولاد قلب‌ها زده زنگار/ پیچیده دور بازوی مردان طلسم بیم (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۴)

آتشی از شکفتن گل جام‌های سرخ در قلعه سخن می‌گوید که با توجه به ساختار و روند شعر، نماد باده‌خواری و لذت‌طلبی جامعه‌ای است که مردمش در اثر سرخوردگی‌های سیاسی در مرداب هوس‌خواهی فرورفته‌اند و در سایه فساد و عشرت‌طلبی بر خون به‌ناحقریخته دیگران شادخواری می‌کنند. شکفتن گل سکه‌های سیم بر پنجه‌ها بدین معناست که زراندوزی و منافع‌مادی برای مردم در اولویت قرار گرفته است. طلسم بیم هم نشان‌دهنده فضای امنیتی شدیدی است که بر جامعه پس از کودتای ۲۸ مرداد حاکم شده بود؛ زیرا متعاقب آن خفقان و سانسور شدیدی بر جامع حاکم شد که در اثر آن هیچ‌کس بر دیگری اعتماد نمی‌کرد و حتی دوست هم در لباس کینه و دشمنی ظاهر می‌شد. در واقع فشردن دست نشانه اتحاد و هم‌بستگی است، اما در چنین شرایطی، مردم هم‌بستگی خود را در لوای فریب و نیرنگ می‌پوشانند و شاعر از هرچه که به او نزدیک می‌شود، احساس ناخوشایندی دارد. آتشی از این بند، حس اندوهبار شکست و نیرنگی که بر جامعه سایه افکنده است به خواننده القا می‌کند.

### شکاف طبقاتی

خوش‌خوان باغ شعر من زاغ غریب است/- نفرینی شعر خداوندان گفتار- / فواره گل‌های من مار است و هر صبح/ گلبرگ‌ها را می‌کند از زهر سرشار... (آتشی، ۱۳۸۳: ۷)

زاغ غریب نماد افراد فرودست جامعه یا حتی مردم ستم‌دیده جنوب است و توجه آتشی به همان قشری است که مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. زاغ غریب نمادی است از تضاد با باورها، اعتقادات و هنجارهای متداول جامعه. در حقیقت روحیه سرخورده شاعر با عرف جامعه سر ستیز دارد. آتشی می‌خواهد تضاد خود را با جامعه از طریق

مخالفت با خواسته‌های آنان نشان دهد زیرا تضاد باعث توصیف دقیق جایگاه شاعر در جامعه می‌شود و این تقابل مصداق روشنی می‌یابد که شاعر می‌خواهد اعتراض خود را نسبت به آن‌چه که هست بیان کند.

من راندگان بارگاه شاعران را/ در کلبه چوبین شعرم می‌پذیرم/ افسانه می‌پردازم از جغد- این کوتوال قلعه بی‌برج و بارو- از کولیان خانه بر دوش کلاغان/ گاه که توفان می‌درد پرهایشان را (آتشی، ۱۳۸۳: ۸)

کلاغ در شعر آتشی، بازتاب و نشان‌دهنده انسان‌های رانده شده از جامعه و هم‌چنین انسان‌های فقیر و بی‌سرنوشتی است که در کُنش‌های اجتماعی به حساب نمی‌آیند و همیشه دور از متن جامعه نگه داشته می‌شوند. در واقع حاشیه‌نشینان ناشی از شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی هستند و حوادث به عنوان نماد انقلاب و تحولات اجتماعی می‌تواند، آن‌ها را از بین ببرد.

از نظر زیبایی‌شناسی ادبی نیز کلاغ همیشه در حاشیه ذهن ستایش‌گران زیبایی قرار دارد و در متن نمی‌گنجد. در اندیشه آتشی کولیان با کلاغان هم‌سرنوشتند؛ زیرا کولیان در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند و کلاغان نیز در حاشیه زیبایی هستند. هر دو از متن فاصله دارند، یکی از متن زندگی دور است و دیگری از متن زیبایی بیرون. آتشی هم-چنین با نگاه انسان‌گرایانه به بیان بی‌عدالتی‌ها و ستم به فرودستان اشاره می‌کند و کلاغ بار نمادین انسان‌هایی را بر دوش می‌کشد که رنجی مضاعف بر سینه دارند.

ای جغدها، ای زاغ‌ها غمگین مباشید/ زیرا اگر دشنام زیبایی شما را رانده از باغ/ و آوازتان شوم است در شعر خدایان/ من قصه‌پرداز نفس‌های سیاهم/ فرخنده می‌دانم سرود تلختان را (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۰)

منظور از جغد در این شعر انسان‌های محرومی است که از جامعه طرد شده و جایگاه ندارند. آتشی جغد و زاغ را با وجود شومی و نحوست آنان می‌ستاید و این اندیشه متباین با باورهای همگانی که در ذهن و ضمیر شاعر به اندیشه مثبت بدل گشته، ناشی از واکنش او در برابر کسانی است که موجبات آوارگی و دربه‌دوری این قشر جامعه را فراهم آورده‌اند.

آتشی در شعر دیگری به نام «حدی» از زبان شتر- مظهر تلاش و صبوری- روایت‌گر رنج و تلاش کسانی است که علی‌رغم سعی و کوشش فراوان، سرانجام همانند که در آغاز بوده‌اند، در مقابل کسانی که نه سعی و تلاش دارند و نه لیاقتی، به سبب ریا و تزویر به همه چیز می‌رسند و از دسترنج دیگران سود می‌برند. این روباه‌صفتان و طاووس- سیرتان هستند که جایگاه رفیع و مقام ارجمند دارند نه کسانی که شب و روز تلاش می‌کنند و رنج می‌برند:

روباهی از برکت رنگ‌های شگفت/ طاووس پرشکوهی شده/ در گوشه‌ای از این جهان؟/ طاووسی از برکت رنگ‌های دلارا/ پای درخور دم‌یافته/ در گوشه‌ای از این جهان؟/ مرا چه سود اما/ که همان شتر صبور بارکشم/ در وادی سراب‌ها و/ دروغ (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۶۳۸)

این تلاش بی‌ثمر و سعی بی‌نتیجه در جهان دروغ و سراب‌گونه، با تلمیح به داستان سقراط و جام شوکران، سرانجام منجر به استحاله درونی شتر و نشناختن پیرامون او می‌شود، تا جایی که حتی سوارش را بازمی‌شناسد و نمی‌داند که بارش چیست. در حقیقت روباه‌صفتان هستند که به وسیله شتر، شوکران را بر سقراط (مظهر دانایی و انسانیت) تحمیل می‌کنند تا او را از پای درآورند و خود بر صدر بنشینند:

مرا چه سود اما/ که بار سنگین- چه شوکران و چه زمرّد- بارم/ و حرامی نابکار سوارم است/ دیگر، سقراط و افعی را/ از هم تمیز نمی‌دهم (همان: ۶۴۰)

### گسترده‌گی استبداد

در شعر «دشت انتظار» آتشی از نفوذ استعمار و استبداد در جامعه داد سخن می‌دهد، جامعه‌ای که در آن ارزش‌ها به ضد ارزش مبدل می‌شوند و روزنه‌های امید بسته می‌شود:

رؤیای دشت زنگ گرفته ز هر فریب/ پندار دشت پُر شده از باغ‌های سبز/ اما، گراز هر باد از پشت تپه‌ها/ با زخم سُم و دندان/ پَر می‌کند به خشم، گل شاد هر امید (آتشی، ۱۳۸۳: ۳۰)

گفتند: نهر دره دیزاشکن را/ از چشمه سوی باغ دکل‌های نفت/ کج کرده‌اند/ و جاده‌های قافله‌رو را/ کوبیده‌اند  
 زیر سم اسب‌های سرب/ و کبک‌های چابک خوش‌بانگ را/ به دره‌های غربت پرواز داده‌اند. (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۱۵۳)  
 در شعر آتشی کبک‌های چابک، نماد مبارزان، آزادی‌خواهان و مردمی است که ناگزیر به کوچ اجباری گشته‌اند به  
 دلیل اشغال کشور توسط بیگانه، جهت تصرف منابع نفتی آن و شاعر این نماد را با کبک‌های خوش‌بانگی به تصویر  
 می‌کشد که طنین آوازشان، طراوت و شادابی زندگی روستایی بوده و با اشغال بیگانگان از بین رفته است. آتشی خبر  
 اکتشاف نفت و اشغال کشور توسط بیگانه را این‌گونه به روایت تصویر می‌کشد. اسب‌های سرب نیز اشاره به تمدن  
 جدید و ماهیت سربی آن دارد، زندگی ماشینی و آمدن ابزارهای صنعتی به زندگی ایرانیان که تحول گسترده‌ای در  
 سبک زندگی آنان به وجود آورده و آرامش زندگی روستایی را از آنان سلب کرده بود.

بیداد شوره کشته/ خشکیده یاس باغچه ما/ آواز چارگز کفن نو را/ در دم‌دمان عید/ خوش خوش بخواند آیا؟  
 (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۲۴۹)

باغچه نماد جامعه شاعر است که ستم و بیدادگری همه گل‌ها و امیدها و آرزوها را در آن خشکانده است، اما  
 شاعر به طنز می‌گوید استبداد باغبانی است که تخم شوره را در جامعه کاشته است و حتی در بهار نیز امید رویش  
 دوباره را ندارد. بیان طنزآمیز آن به خاطر کاربرد غیرمتعارف فعل کِشتن است برای شوره که آفت باغ است.  
 ای نخل‌های سوخته در ریگ‌زاران/ حسرت میندوزید از دشنام هر باد/ زیرا اگر در شعر حافظ، گل نکردید/ شعر  
 من این ویرانه، پرچین شما باد (آتشی، ۱۳۸۳: ۹)

آن دورها/ در چار راه طوفان/ در ملتقای چار کویر خشک/ آن نخل پرشکسته/ آن دختر یتیم قبیله، را/ باید امید  
 چارقد سبزی/ از این همه غنیمت و خلعت/ در دل بماند آیا؟ (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۲۴۹)

نخل بارزترین ویژگی حاصل‌خیزی و باروری در زندگی جنوب است. مقاومت نخل در برابر شرایط بد آب و  
 هوایی جنوب می‌تواند نماد مبارزان و آزادی‌خواهانی باشد که در برابر فناشدن تاریخ زندگی گذشته مقاومت می-  
 کنند. هم‌چنین زندگی در اقلیم جنوب شرایط دشواری دارد که فقط نخل می‌تواند بروید و محصول دهد. در استبداد  
 خشک بی‌رحم نیز فقط انسان‌هایی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که مانند نخل مقاوم باشند و در نهایت سختی  
 و تنگنا بتوانند جایگاه خود را در جامعه تثبیت کنند.

نخل پرشکسته می‌تواند نماد انسان‌های معصومی باشد که مظلوم و تحت ستم واقع شده‌اند. شاعر دختر یتیم قبیله  
 را به نخل پرشکسته تشبیه می‌کند. می‌توان این تشبیه را به کل افراد جامعه تعمیم داد که امیدهای کوچک آنان نیز به  
 سرانجام نمی‌رسد. شاعر که انعکاس خواسته‌ها و آرزوهای پاک مردم سرزمینش است، آمال و آرزوهای به ثمر  
 نرسیده آن‌ها را در اشعارش بیان می‌کند.

### بن‌مایه‌های اجتماعی اشعار آتشی

عوامل	شاخص‌ها
روانی - معرفتی	تنهایی انسان معاصر
	سکوت و محافظه کاری و مشارکت ناپذیری
	مرگ اندیشی
	ناآگاهی و غفلت
اجتماعی - سیاسی	حرمت شکنی طبیعت و غلبه فرهنگ صنعتی
	اختناق حاکم بر جامعه
	نابسامانی‌های جامعه و سیطره فساد و ظلم
	شکاف طبقاتی
	گسترده‌گی استبداد

راهکارها و رویکردهای آتشی در مبارزه با ناهنجاری‌های اجتماعی، سیاسی آتشی از آن دسته شاعرانی نیست که تنها به بیان مشکلات بپردازد و از حوادث و مشکلات گله و شکایت کند.

### ج-۱) آرزوی رهایی و آزادی

بادی ز کشت دور نیامد/ تا دامنش بگیرد آهم/ تا دشت‌ها بسوزد با او/ تا بشکند جهان سیاهم (آتشی، ۱۳۸۳: ۲۰)

در شعر «مرغ آتش» شاعر آرزو می‌کند تا دشت بسوزد یعنی انقلاب و طغیانی در جامعه پدیدار شود تا ظلم و فساد را ریشه‌کن کند و جهان تاریک شاعر در پس این انقلاب شکوفا گردد. در حقیقت شاعر در میان تیرگی، آرزوی رهایی و آزادی را در سر می‌پروراند. کشت دور نیز، نماد باروری زندگی سستی است که شاعر آرزو دارد روزنه امیدی از آن گذشته‌های دور که اکنون نشانی از آن نیست در جامعه پدیدار شود و شاید نماد آرمان‌های دور از دسترس شاعر باشد که به خاطر آن رنج‌های فراوان کشیده است و آرزو می‌کند تا با دست‌یافتن به آن‌ها از تیرگی‌های درونش رهایی یابد.

### ج-۲) باستان گرایی

آتشی از پیشینه معرفتی و ادبی کشور خود، از دوران ایران باستان گرفته تا جریان‌های مختلف ادبی دوران معاصر آگاه است. این اطلاعات وسیع سبب شده است تا او مواد لازم را برای شکل دادن به جهان‌بینی خود در اختیار داشته باشد. توجه به آیین زرتشتی و آموزه‌ها و تقدسات آن، از وجوه علاقه‌مندی او به شمار می‌رود.

آخر مگر کدام فرشته، کدام پتیاره/ جا داده این ودیعه در انبان تقدیرم؟/ کاووس؟ نه! اهورا؟ یا اهریمن؟ (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۷۹۷)

«آه ای اهورا!!/ ایمن بدار سرزمین مرا/ از دروغ! (همان، ج ۲/ ۱۳۲۳)

آشنایی با اوستا و اعتقادات عرفانی ایرانیان باستان در اشعار آتشی از بسامد قابل ملاحظه‌ای برخوردار است که از این لحاظ قابل مقایسه با اشعار مهدی اخوان ثالث است. اعتقاد به اهورا و اهریمن (ثنویت زرتشتی) و منجی‌جویی از دستاوردهای عرفانی انس با آیین زرتشتی است. من صخره تاریکم... ای زردشت سرزمین‌های نامکشوف من! چه می‌شد اگر در جامه ارغوانی متلاطم از فراز

پرستشگاه خدایان/ باطل، چون مشعلی کاونده، نفس‌زنان بر من فرود می‌آمدی (همان: ۱۳۸)

آتشی آیین زرتشتی را در تقابل با زشتی‌ها می‌بیند؛ به همین سبب منجی خود را از این دین برمی‌گزیند. او از زرتشت به عنوان منجی روحانی خود یاد می‌کند و راه رهایی از وحشت خودباختگی (کشف درون) و رسیدن به حقیقت را با کمک او ممکن می‌بیند.

### ج-۳) آگاهی بخشی

آتشی در شعر «دره‌های خالی» به دنبال اندیشه‌ای است که بتواند راه‌های رهایی انسان جامعه خویش را بیابد و از مردم می‌خواهد در سایه فریادهای دردمندان وی بیدار شود و این واماندگی و از خود بیگانگی را تغییر دهد.

«اسب سفید وحشی! مشکن مرا چنین/ بر من مگیر خنجر خونین چشم خویش/ آتش مزن به ریشه خشم سیاه من/ بگذار تا بخوابد در خواب سرخ خویش/ گرگ غرور گرسنه من (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۳)

شاعر رویای انقلاب و طغیان را در سر می‌پروراند و در حقیقت این گرسنگی، بیانگر یک انقلاب است. همان‌گونه که گرگ برای به دست آوردن طعمه یا شکار در طبیعت، خود را به خواب می‌زند تا طعمه‌اش را غافل‌گیر کند، در واقع خواب او کمینی برای شکار است. شاعر نیز غرور خود را در خوابی می‌بیند که دشمن و جامعه را غافل‌گیر

خواهد کرد، اما نا امید از وضعیت نابسامان جامعه است که قدرت و توان به فعلیت درآوردن این غرور سر به مهر را در تنگنای این خفقان ندارد. این شعر به صورت گفت‌وگوی درونی شاعر با خود است «خنجر خونین چشم اسب همان درون سوار است که او را سرزنش می‌کند و از خویشتن خویش می‌خواهد که به ریشه خشم سیاهش آتش مزند» (تمیمی، ۱۳۷۸: ۱۵۳) چرا که سکوت او انتقامی خونین را در دلش می‌پرورد.

#### ج-۴) دعوت به مبارزه اجتماعی

چون پت پت شعله برفروزد/ بر سینه ره چراغ پاها/ انگشت چو صبح برگشاید/ تا اسب تپش برانم آن‌جا/ ای مرغ سپید سخت منقار/ بشکن سنگ سیاه و پُرسیم/ بگریزان آهوی رم‌آیین/ تا بگریزم ز جنگل بیم (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۰۳-۱۰۲)

در این بندها شاعر با توصیف آزادی می‌خواهد تحریک به قیام کند. پت پت شعله تحریک و مبارزه علیه ظلم است هرچند مانند شعله کم باشد. مرغ سپید سخت‌منقار نماد هدایت‌گری است که آتشی از او می‌خواهد تا با صلابت اندیشه، مقاومت، شجاعت و سرسختی در ادامه راه، استبداد، خفقان و تیرگی‌ها را از جامعه بزدايد و مردمی را که از ترس استبداد و استیلای ظلم، هراسان و دربه‌درند، نجات دهد تا بدین طریق خود نیز از محیط سرشار از رعب و خفقان رهایی یابد.

#### ج-۵) سفر

سفر و ابعاد مختلف آن که یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در عرفان است از مواردی است که می‌تواند موجب تغییر در زندگی و حالات درونی انسان شود و از درد و رنج او بکاهد. اهمیت این موضوع تا حدی است که «عرفان خود سفر نامیده می‌شود.» (طاهری و میریاقری فرد، ۱۳۹۰: ۵۸). وجود اصطلاحاتی مانند: سیر، سلوک، سالک، طریقت و... خود دلیل بر این مدعاست. انواع مختلف سفر اعم از انفسی و آفاقی، هر دو مورد توجهند.

از دیدگاه آتشی سفر عامل تولد و تکامل انسان است. وی در سفر زاده می‌شود و در سفر زندگی می‌کند:

در سفر زاده شدم/ در سفر زیستم (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۵۵)  
او هم چون عرفا عرصه هستی را به سان گذرگاه و انسان‌ها را به منزله سالکانی می‌بیند که باید از این عرصه عبور کرده تا به سرمزول حقیقی دست یابند. وی با تأمل بیشتر در خویشتن خویش به این نتیجه دست می‌یابد که سفر، خود اوست و در درون او جریان دارد. در واقع، وی در تکامل اندیشه خود، از سیر آفاق به سیر انفس می‌رسد. او خویشتن را از آن زمان که سفر زندگی آغاز گردیده، در حال رهروی می‌بیند:

من سفر کردم، من سفر بودم.../ من در سفر بودم.../ از آن هنگام که سفر در نبض زمین تپیدن گرفت/ و از آن هنگام که سفر زندگی آغاز شد (همان: ۵۶ و ۵۷)

وی راه نجات را در «رفتن» و تلاش برای رسیدن به سرچشمه حقیقت می‌داند:

اما/ من خسته‌ام/ وین خستگی قدیمی/ تنها/ درمانش/ با نوشِ «رفتن» است/ با نیش خارها و ستیز مغاره‌ها/ (با مرهم قدیمی خون) (همان: ۳۶۴)

باید به جستجوی سرچشمه‌های فیاض/ راه افتاد/ به جستجوی سرچشمه‌ای که ناف دریایی باشد/ سرچشمه‌ای که هر ریگش/ سیاره صفایی را/ ایمایی/ دنیایی/ باشد. (همان: ۳۶۲)

از نظر او، در سفر زندگی انسان هرچه سبک‌بارتر باشد، سبک‌بال‌تر است. فرد عارف هم طی سلوک معنوی، با پرداختن دل از حجاب‌ها دلش را هرچه بیشتر آماده پذیرش خدا می‌کند:

در این سفر دشوار/ پیراهن خونیم را، یکی یکی / به بادها و به خار بخشیدم/ نفرت‌هایم را/ پای درخت‌های کوهی چال کردم/ و تکه‌های سرخ تنم را/ بر شاخ گوزنان بستم/ اکنون اما/ عریان نمی‌روم/ با این ردای بلند که از زخم‌ها به شانه دارم/ و سینه‌ای خالی/ که بال‌هایم را سبک‌تر کرده (همان: ۹۹۳ و ۹۹۴)

حرکت در مسیر سلوک حرکتی مستمر است اما شاعر پس از عمری سیر و سلوک، توقفی نابهنگام کرده که روح او را فرسوده نموده است. در حین این توقف او دلبسته باغی زرین شده که مانع ادامه سلوک وی گشته است. او می‌خواهد به سفر ادامه دهد؛ از این رو از «توقف شوم» می‌خواهد که گهواره اهداف را تکان دهد تا شور حرکت دوباره در او ایجاد گردد:

ای توقف شوم، ای سکون بی‌باغ و بی‌گیاه! / در این گرایش مخوف/ در این افسردگی تاریک... گهواره دورتاب افق‌ها را تکان بده/ و لالایی شگفت بسیج جاودانی را/ برای غفلت آهوانی/ که چون پاره‌های مهتاب/ بر سینه تپه‌ها می‌چرند/ در کوهستان به طنین آور(همان: ۵۷ و ۵۸)

پایان سیر آفاقی شاعر مساوی با رسیدن به کُنه و ذات پدیده‌هاست. اما سیر انفس پایانی ندارد، بدین معنا که سلوک عرفانی همیشه ادامه دارد:

پایان سفر/ پایان رد پاهای گلگون و فرسخ سرخ/ به پایان آهو می‌رسم/ تنها/ جا پای بلند ستاره‌ها/ به پایان نمی‌رسد هرگز (همان: ۱۰۰۰)

### ج-۶) تفاهم و یگانگی با طبیعت

آتشی در برخی از اشعارش اشاره‌ای مستقیم به رابطه انسان و طبیعت دارد و او را جزئی جدایی‌ناپذیر از طبیعت می‌داند و در روایت او از این همسانی و یگانگی، انسان و طبیعت نه جزئی از اجزای هستی بلکه خود کلیتی جداناپذیر از هستی بی‌کران هستند. گاهی یگانگی با عناصر منفی طبیعت و زندگی است و گاهی با عناصر مثبت و نمادهای زیبای زندگی، در هر صورت «این همبستگی میان انسان و جهان، یا سرنوشت آدمی و هستی، سبب می‌شود که رابطه انسان با طبیعت نیز تابع همان قاعده و ارزشی شود که در رابطه انسانی به کار می‌آید، انسان به سادگی می‌تواند با طبیعت نیز رابطه گیرد. امکان چنین رابطه‌ای در خود زندگی طبیعی، به گونه‌ای سالم وجود دارد». (مختاری، ۱۳۷۸: ۷۴)

شعرم سرود پاک مرغان چمن نیست/ تا بشکفتد از لای زنبق‌های شاداب/ خوشخوان باغ شعر من زاغ غریب است/ - نفروینی شعر خداوندان گفتار- / من دیوها را می‌ستایم/ از خون رنگین سلیمان می‌گریزم/ من با خدایان می‌ستیزم(آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۲۳)

که در این شعر، سروده خویش را متناسب با جلوه‌های به ظاهر ناساز طبیعت همچون زاغ غریب می‌داند و آن را می‌ستاید.

در شعر «گذرگاه» همذات‌پنداری با طبیعت وسعت و عمق بیشتری دارد و شاعر با نگرشی متفاوت از شعر پیشین به بیان یگانگی و همسانی با طبیعت می‌پردازد. محور این‌گونه اشعار مثل دیگر اشعار او بر گرد اتحاد و همگامی انسان با طبیعت می‌گردد. «شاعر از طریق شعر با کل جهان رابطه برقرار می‌کند و چون ذره‌ای در یگانگی و قانونمندی آن سهیم می‌شود تا بقایش تضمین گردد. شعر مثل همه اجزای جهان، از جنس همین جهان است... شعر از جنس بیرون از حیات نیست و با ابزار بیرون از حیات نیز پرداخته نمی‌شود». (حریری، ۱۳۷۸: ۳۲)

من گذرگاه تپش‌های فراموشم/ پاسدار چشم‌های کنج‌کاو، معبر پاهای پرفتار/ سنگ بیدارم/ با همه غم‌های دنیا آشنایم/ با غم صحرا/ با غم دریا/ با غم حیوان/ من گذرگاهم/ با همه غم‌های دنیا آشنایم/ دردها و دغدغه‌های نهان را آینه‌ام/ ابر حیرانم/ دیده امیدها را در پی خود می‌کشانم/ رنگ هر اندیشه را رنگین کمانم(آتشی، ۱۳۸۶: ۹۲-۸۹)

که وجود خود را با غم و شادی‌های طبیعت شریک می‌داند و صحرا، دریا، حیوان و ابر را متحد و یگانه با خویش می‌بیند.

این همسانی و همدات‌پنداری با طبیعت را می‌توان در شعرهای «مرغ آتش»، «آواز فضایی»، «وهم سنگ»، «بر ساحل دیگر»، «درس»، «انسان و جاده‌ها»، «دشت انتظار»، «من کولی»، «در آشیانه منقار اگر نبودی تو» و ... دید.

### نتیجه

منوچهر آتشی در مقام شاعری که نسبت به جامعه خویش احساس تعلق و رسالت می‌کند، در شعر خود بر آن بوده است که معضلات و مشکلات جامعه را بازگو کند. خط فکری و سیاسی و بعد احساسی شاعر، اصول و معیارهای کلی او را نشان می‌دهد. رمانتیسیم جامعه‌گرا در شعر وی، بیانگر حساسیت وی به تضادها و دردهای اجتماعی، محرومیت‌های مردم فرودست و نیز اصلاح افکار و رفتار آدمیان است. آتشی همواره در صدد بوده است تا معایب بزرگ جامعه و مسائلی چون بی‌دردی مردم روزگار، شکاف طبقاتی، تزویر و ریاکاری، دوری از آرمان‌ها، زندگی ماشینی و صنعتی، تنزل روابط و عواطف انسانی را به تصویر بکشد.

آتشی با شناختی که از مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمان خود داشت، تلاش کرده است راه واقعی بیان درد و رنج‌ها را پیدا کند و آن‌ها را با زبانی شیوا و صریح در اشعارش انعکاس دهد. صداقت آتشی در بیان حالات درونی خود و بیان درد و رنج بشری با نوآوری‌های زبانی همراه بوده و همین امر سبب ماندگاری اشعار او شده است.

آتشی با عناصر و سازکارهایی مانند پارادوکس، توازن آوایی، رنگ، نماد و اصوات و آواها معضلات و مشکلات اجتماعی و سیاسی مردم جامعه خود را در اشعار خود بازتاب داده است.

### منابع

- آتشی، منوچهر (۱۳۸۰)، اتفاق آخر، چاپ اول، تهران: نگاه.
- (۱۳۶۹)، گزینه اشعار، تهران: نگاه.
- (۱۳۸۳)، آهنگ دیگر، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- (۱۳۸۶)، مجموعه اشعار، جلد ۲، چاپ اول، تهران: نگاه.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادب فارسی، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- تمیمی، فرخ (۱۳۸۵)، پلنگ دره دیزاشکن، چاپ دوم، تهران: ثالث.
- حریری، ناصر (۱۳۷۸)، درباره هنر و ادبیات، چاپ اول، بابل: آویشن.
- زرقانی، مهدی (۱۳۸۳)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، چاپ اول، انتشارات ثالث.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۸)، تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران مرکز.
- مختاری، محمد (۱۳۷۸)، شاعر معاصر ایران (منوچهر آتشی)، مشهد: توس.
- نیمایوشیج، نیما (۱۳۷۱)، مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، چاپ دوم، تهران، نگاه.

### مقالات:

- درگاهی، زین‌العابدین (۱۳۸۹)، «شعر نقد و شعر اجتماعی»، کتاب ماه ادبیات، ش ۱۵۲، صص ۴۲-۳۷.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۶)، نقد و بررسی منوچهر آتشی و اشعارش، نامه فرهنگستان، شماره ۳۶، صص ۱۷۱-۱۵۹.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۲)، جلوه‌های رمانتیسیم در شعر شهریار، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۶.
- طاهری، فاطمه و میرباقری فرد (۱۳۹۰)، سید علی اصغر، بررسی و تحلیل جایگاه سفر آفاقی در متون عرفانی، مجله ادب فارسی: مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره جدا، شماره ۶، شماره پیاپی ۱۹۳، صص: ۷۲-۵۷.



دانشگاه یاسوج



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

همایش ملی پژوهشهای شعر معاصر فارسی

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)